

شهری چون بهشت

نوشتہ سیمین داشور

نمبر	عنوان	صفحہ
۱۰	مشترکہ باری	۹۷۷
۱۱	ملن دے جائے	۹۷۷
۱۲	دلماء کیتے	۹۷۷
۱۳	وہب سالو	۹۷۷
۱۴	دلماں کیوں پالو	۹۷۷
۱۵	بھجتو سالو	۹۷۷
۱۶	بہشت سالو	۹۷۷
۱۷	فلجوہ	۹۷۷
۱۸	پا مار دھلی لئے تاریخنا (تھہ)	۹۷۷
۱۹	عطفت	۹۷۷
۲۰	رہ لکھا سکھا و سنتہ چڑھاں	۹۷۷
۲۱	سکھاں رہ لکھاں و بیداں	۹۷۷
۲۲	سکھاں رہ لکھاں و بیداں	۹۷۷
۲۳	شکر نانے	۹۷۷
۲۴	شرکت سهامی انتشارات خوارزمی	۹۷۷



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

قلم‌انداز

کتاب خاص شهری چون بهشت، اوپنی مار در دیوار ۱۳۹۰ جایز شد و
سینمای کردیه چای بروش در سال ۱۳۹۲ میلادی تماشگرانش بیش از ۵۰ هزار نفر بود.
سینمای کردیه و همان طور که بودجه است اینکه صریحه من گردید. یادگاری استاداز
دوشنبه سیاه اختتامی و تقدیری است از احتمالی که در آن زیست‌کلام و زندگی را
تعریف کردیم. سینمای شخصیت‌هاش داستانهایش واقعی است و با آنها شجاعاً
برخورد کردیم. اولین ایام یک مجموعه هاستان بود و پیر عویان هائی خوش
بود. پس از اینکه گردیده داستانهای آن مجموعه خام و شایسته و خاند
بود احتمالی بود که فائد تعریف کافی نباشد. فیلم‌کنندگان
۷ قلم‌انداز
۹ شهری چون بهشت
۳۵ عید ایرانیها
۴۵ سرگذشت کوچه
۶۷ بی‌بی شهربانو
۸۹ زایمان
۱۰۵ مدل
۱۲۵ یک زن با مردها
۱۴۵ در بازار وکیل
۱۶۹ مردی که برنگشت
۱۸۵ صورتخانه

فهرست

۷	قلم‌انداز
۹	شهری چون بهشت
۳۵	عید ایرانیها
۴۵	سرگذشت کوچه
۶۷	بی‌بی شهربانو
۸۹	زایمان
۱۰۵	مدل
۱۲۵	یک زن با مردها
۱۴۵	در بازار وکیل
۱۶۹	مردی که برنگشت
۱۸۵	صورتخانه

قلم‌انداز

کتاب حاضر، «شهری چون بهشت»، اولین بار در دیماه ۱۳۴۰ چاپ شد و منتشر گردید. چاپ دومش در سال ۱۳۵۴ به انتشار گذاشتند. مطلقاً در آن دست‌نبدهام و همان طور که بوده است اینک عرضه می‌گردد. یادگاری است از دوران سیاه اختناق و نموداری است از اجتماعی که در آن زیستهای زندگی را تجربه کرده‌ام. بیشتر شخصیت‌های داستانهایش واقعی است و با آنها شخصاً برخورد داشته‌ام. اولین اثرم یک مجموعه داستان بود زیر عنوان «آتش خاموش» که در سال ۱۳۲۷ منتشر گردید. داستانهای آن مجموعه، خام و ناپخته و فاقد جهان‌بینی فلسفی و دید اجتماعی بود چرا که فاقد تجربه کافی در این فن بودم. «سوووشون» در سال ۱۳۴۸ از چاپ درآمد و مجموعه داستانهای «به کی سلام کنم؟» اخیراً به چاپ سپرده شده است. پس کارنامه هنریم چهار ورق بیشتر نخورده است. علتی این است که سالیان دراز معلم بوده‌ام و هر کس معلمی کرده باشد می‌داند که چنین اشتغالی آدم را سخت خالی می‌کند. تو از چاه ذهن‌ت هر چه آب زلال روان داری بیرون می‌کشی به‌این امید که شیفتگان دانش را تا آنجا که بتوانی سیراب کنی. عصارة تجربه‌های را در اختیار شنوندگان می‌گذاری تا شاید بتوانی به‌دل و جان آنها راهی بیابی، شاید هم نتوانی. بعلاوه من هم همچون بسیاری از معاصرانم که آتشهای خاموش روزگار دراز بگیر و بیند بودند قربانی ترجمه شدم، چرا که سانسور وجود داشت و به‌علت غربزدگی ترجمه از آثار غربی خواننده بیشتری را جلب می‌کرد. اما امروز که به‌گذشته می‌نگرم می‌بینم احتمال زیاد دارد که ترجمه‌های همان روزگار چه بسا نویسنده‌گان بسیاری را رهمنون بوده است. چه بسا جای پایی بوده است برای قدmezدن نویسنده‌گان تازه کار یا سیاه‌مشقی بوده است برای خودم. علت دیگر کم‌کاریم این است که متأسفانه انضباط ندارم و تا حالی